



آرم امپراتوری روتشید

بخش پانزدهم ، سرمایه متمرکز یهود

سال ۱۷۸۹ ما با دو اتفاق بسیار مهم در دو قاره اروپا و آمریکا مواجه هستیم که به بسیاری از تحولات آینده سمت و سو می دهند. در این سال تشکیلات فراماسونری جهانی برای اولین بار در طول تاریخ موفق به تصاحب قهرآمیز قدرت سیاسی در دو کشور فرانسه و آمریکا می شود. در آمریکا "جرج واشینگتن" اولین رئیس جمهور ماسون تاریخ بدنبال پیروزی در جنگهای استقلال علیه استعمار انگلیس برکرسی قدرت می نشیند و در فرانسه اولین انقلاب ماسونی تاریخ بنام جمهور مردم به حاکمیت مطلق العنان سلطنت فئودال پایان داده و با اعدام پادشاه و ملکه لرزه بر اندام خاندانهای سلطنتی در اروپا می اندازد. در این مقطع جریان فراماسونری علیرغم اهداف پلید و ضد بشریش، بدلیل خصلت بورژوایی و ضدیت با "نظم فئودالی" حاکم در سرتاسر اروپا و ارتجاع مذهبی تحت رهبری کلیسای کاتولیک ، بدرجائی خصلت ترقیخواهانه دارد. علاوه بر این یک "کانون قدرت" مالی و سیاسی هم به شمار می رود که نزدیکی و عضویت ایلت سیاسی ، فرهنگی ، نظامی و اقتصادی جوامع اروپایی در آن، راه ترقی و بالارفتن از نردبان قدرت را بسا هموارتر می کند. به همین دلیل بسیاری از مشاهیر تاریخ معاصر بویژه در اروپای قرون هجده و نوزده عضو این "کانون قدرت" مخفی ، متمرکز و توطئه گر بوده اند.

چهره های مشترک عضو فراماسونری همچون "ماری ژوزف لافایت" **Marie Joseph de La Fayette** در هر دوی این تحولات سکان رهبری را در دست دارند. تشکیلات مذکور که سازماندهی نوین آن در ۲۴ ژوئن ۱۷۱۷ با اتحاد ۴ لژ موجود در بریتانیا تحت عنوان اولین "لژ بزرگ انگلستان" شکل گرفته است اساساً در راستای منافع بلافصل بریتانیای کبیریه مثابه ابرقدرت وقت عمل می کند. شاخه های این تشکیلات بتدریج در تمامی کشورها و مناطقی که به نحوی از انحاء با منافع دولت فخمه ارتباط دارند گسترش می یابند تا به مثابه خنجر خیانتی در پهلو منافع ملی فرو رفته و همواره بمثابه ستون پنجم دشمن چه به لحاظ سیاسی و چه در ابعاد فرهنگی عمل نمایند. تشکیلاتی هر می با سلسله مراتب و مناسبات مخفی و عملکردی توطئه گرانه که در رأس آن خاندان سلطنتی انگلستان و پادشاه یا ملکه وقت قرار دارد.

شعارهای فراماسونری همان شعارهای انقلاب فرانسه هست. آزادی ، برابری و برادری. با همان ظاهر زیبا و محتوای فریبکارانه. در شعار ، آزادی و برابری برای همه هست زیرا که مخاطبان این شعارها توده های تحت ستم رژیمهای استبدادی و رعایای فئودالها و مخالفان کلیسا هستند که در انقلاب نقشی اگرچه ابزاری اما تعیین کننده دارند. در عمل اما این تنها "برادران" عضو این کانون توطئه گرند که به واقع مشمول شعارهای فوق می باشند. مشابهت شعارها، اهداف و مهمتر از همه مخاطبان فراماسونری جهانی در سیزده سال گذشته با شعارها، اهداف و مخاطبان امروزی گلوبالیسم جهانی بسا حیرت انگیز و قابل تأمل است.

در هر دوی این برهه های زمانی ، "توده" های مردم یک نقش ابزاری صرف دارند. همان عناصر بی شکل و بی هویتی را که می توان شکل داد ، هویت بخشید و به سمت هدف دلخواه هدایت کرد. نه در جهت منافع خود این توده ها که در راستای اهداف و منویات صاحبان قدرت و خداوندگاران زر و زور و تزویر. به همین دلیل هم هست که این "توده" ها مقدس می شوند. نه تنها برای ضدانقلاب که برای انقلابیون نیز! توده ها تا آنجا مقدسند که جهت نداشته باشند ، دارای هویت نباشند و پیروی کنند. از آن نقطه ای که این "توده" به هر دلیل شکل می یابد، یعنی دارای نظر می شود و مطالبه حق می کند ، معصومیت خود را و بالطبع تقدس خود را نیز از دست می دهد. "طرف" می شود و طرفداری می کند. جهت می گیرد و موضعدار می شود. در یک کلام "شهروند" میشود و درست در این نقطه است که یا تبدیل به دشمن می شود و یا موضوع فریبکاری. در این نقطه است که سرکوب می شود و در این نقطه است که فریب داده می شود. نظامهای ساده به سرکوب عریان رو می آورند و سیستمهای پیچیده به فریب. تفاوت دیکتاتوری و دمکراسی لیبرال در همین جاست !

در اولی "توده ها" باید پیروی کنند وگرنه سرکوب می شوند. در دومی "شهروند" را نباید سرکوب کرد. باید "حق" انتخاب او را به رسمیت شناخت. فقط نباید گذاشت بفهمد که اگرچه "حق" انتخاب دارد اما "امکان" انتخاب اساساً در حیطة قدرت او نیست. نباید بفهمد که این تنها سرمایه است که "دیگته" می کند. این خیلی مهم است. در دیکتاتوری همه می دانند که در بندند و رویای آزادی زیباترین رویاهاست. در دموکراسی آدمهایی که فکر می کنند آزادند حتی رویاهایشان را نیز از دست می دهند. آدمی را که در بند کرده ای مشکل می توانی فریب دهی. اما آدمی را که فکر می کند آزاد است را می توان به سادگی فریب داد. کافیتست به او این احساس را منتقل کنی که این خود اوست که در نهایت انتخاب می کند اگرچه همانی را که تو می خواهی!

مهمترین راهکار برای خنثی کردن تهدیداتی که متوجه سیستمهای حکومتی است، کنترل اجتماعی است. پیچیده ترین شکل این کنترل، حاکمیت بر ذهنیت جامعه و توان سمت و سو دادن به خواست آدمهاست. مدیریت جوامع انسانی اعم از یک کشور یا یک شهر یا حتی یک تشکیلات سیاسی نیز! تنها از این طریق میسر می باشد. برای موفقیت در اینکار باید ابتدا آدم ها را شناخت، نقاط ضعف و قوت آنان را ثبت کرد، با امیال و آرزوهایشان آشنا شد و نیازها و رویاهایشان را تحلیل کرد. در یک کلام "پروفیل" تک تک آنان را بدست آورد. عجیب است! آیا این همان کاری نیست که امروز "فیس بوک" با آدمها می کند؟ هرچه بیشتر این "شهروند" شناخته شود بهتر می توان اشکال گوناگونی که باید در معرض انتخابش گذاشت را بدست آورد. با مراجعه به "گوگل" این شما پیدا می کنید که دنبال اطلاعات هستید اما آنچه را که در صفحه اول می بینید دیگر انتخاب شما نیست. این دیگر همان اطلاعاتی است که شما صلاح است بدانید و البته که خود آزادانه! روی آن کلیک می کنید. چند نفر پیدا می شوند حال و وقتش را داشته باشند که تا صفحات ده و بیست و صد و ... پیش روند!

بهتر از فیس بوک و امثالهم چگونه ممکن بود آدمهایی که فکر می کنند آزادند و فکر می کنند که ناشناخته اند و فکری می کنند که می توانند انتخاب کنند را متقاعد کرد که بی هیچ فشاری و بی هیچ پرسشی، تمامی گرایشهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتی جنسی خود را داوطلبانه در معرض دیدگان و در اختیار کلان سرمایه مالی و خداوندگاران قدرت سیاسی و اقتصادی قرار دهند! چگونه ممکن بود که آدمها پروفیل خود را چنین ارزان در معرض استفاده دشمنانشان بگذارند. چگونه ممکن بود که میدان مبارزه سیاسی خود را نیز بی هیچ فشار و تهدیدی از کف خیابان و دنیای واقعی به دنیای مجازی منتقل کنند. این همان آزادی و برابری وعده داده شده در انقلاب ماسونی فرانسه است که امروز در قالب لیبرال دموکراسی به جامعه بشری عرضه می شود. برابری در "عرضه اطلاعات" به سیستم و آزادی در انتخاب آنچه که سیستم برای تو صلاح می بیند!

* * * * *

با این دو اتفاق تاریخی راه رشد و اعتلای "سرمایه متمرکز یهود" نیزباز می گردد. سرمایه ای که نه تنها بنبال سود به هر قیمت هست که اهداف و آماجهای مشخص ایدئولوژیک و سیاسی را نیز دنبال می کند. در محور این سرمایه، امپراتوری عظیم "روتشیلدها" قرار داشته که در کنار "واربورگها" و بعدها "مورگانها" و "راکفلرها" از ستونهای اصلی مافیای مزبور می باشد.

در این مقطع "یهودیت بین المللی" نیز که در همه جای اروپا چه برای حفظ خود و چه با هدف پروارشدن هرچه بیشترش همواره آویزان قدرتهای حاکم بوده است، خود را به تمام و کمال در اختیار دولت فحیمه و به تبع آن تشکیلات فراماسونری جهانی قرار می دهد. بدین ترتیب مافیای یهود، هم در جهت منافع بریتانیا عمل می کند و هم به مثابه بخشی از ساختار قدرت جهانی فضای پروار شدن هرچه بیشتر می یابد. هدف، حاکمیت بر شریانهای مالی و تجاری در اروپا و به تبع آن حاکمیت سیاسی و اقتصادی در قاره قدیم است. برای مافیای یهود، فراماسونری در این شرایط بهترین "ظرف تشکیلاتی" و بانک و بازار بورس و سهام، شایسته ترین "اهرم فشار" سیاسی و اقتصادی و "رسانه" مناسبترین "ابزار هدایت" فرهنگی و مداخله در تغییر ذهنیت اجتماعی می باشد. کمتر از یک سده زمان لازم است که هدف مذکور محقق گردد.

کلان سرمایه مالی در طول قرن نوزدهم میلادی با یک رشد صعودی در پهنه مالی صدرنشین می گردد تا آنجا که با گذشت کمتر از یک قرن از انقلاب ماسونی در فرانسه، اکثریت قریب به اتفاق بانکهای مرکزی قدرتهای اروپایی بندریج در کف با کفایت سرمایه متمرکز یهود و پسران و نوادگان "مایر آمشل باور" که بعداً نام خود را به "مایر آمشل روتشیلد" **Mayer Amschel Rothschild** تغییر می دهد قرار می گیرند. انقلاب فرانسه زمینه ساز تولد خاندانی می گردد که قرار است پول را جایگزین خدا و طلا را بجای آرمان و مناسبات کالایی را بجای ارزشهای انسانی بر تارک دنیای سرمایه داری نشانند. اشرافیت اروپا با تولد این خاندان بعد جدیدی به خود می گیرد.

با این خاندان یک آریستوکراسی جدید یعنی آریستوکراسی مالی متولد می شود و با خود نسلی از پارازیت‌های پولمدار را به ارمغان می آورد که قرار است در سده های آینده به مکیدن خون جوامع بشری اشتغال یابند ، جنگهای جهانی را کلید زده و تأمین مالی کنند ، بحرانهای عظیم مالی و اقتصادی را بوجود آورند ، مافیای فحشا و قاچاق سلاح و مواد مخدر را مدیریت کنند و در یک کلام بر گرده نود درصد از انسانیت امروز سواری بگیرند. همه اینها را نیز بنام انسانیت و حقوق انسانها، بنام آزادی و شأن انسانها و بنام رفاه و خواست انسانها به ثبت رساند. با یقه ها و دستکشهای تمیز و سپید و دستهای لطیف !

آری ! بنام انسان علیه انسان، بنام آزادی علیه آزادی و بنام جامعه باز، مستقرکننده ردیالانه ترین و در عین حال پیچیده ترین شکل دیکتاتوری نامرئی و کنترل اجتماعی ، دیکتاتوری پنهان سرمایه. آنچه که بعدها بر آن "دمکراسی لیبرال" نام نهاده میشود و خیل عظیمی از روشنفکران و سیاسیکاران را بدنبال خود روان میسازد.

گفتم که با انقلاب فرانسه تاریخ فئودالیت در اروپا ورق می خورد و کمر نظم قدیم ضربه سختی می بیند. بورژوازی تجاری دست بالا را یافته و بدنبال خود بورژوازی مالی و بانکها و به تبع آن فراماسونری جهانی و بطریق اولی کلان سرمایه یهود را وارد معادلات جهانی می کند. همینطور اشاره بدین داشتم که انقلاب فرانسه زمینه های شکل گیری یک قدرت مالی جدید را در اروپای قرن نوزدهم میلادی فراهم می کند. قدرتی که از این پس بر بسیاری از تحولات جهانی مهر خود را خواهد زد. امپراتوری روتشیلدها. بدون تولد خاندان سلطنت مالی روتشیلد در این مقطع زمانی بلاشک کلان سرمایه مالی بطور عام و سرمایه یهود بطور خاص از جایگاه ویژه امروزی برخوردار نمی بودند.

بدون تولد این خاندان ، تولد ایدئولوژی نژادپرستانه صهیونیسم و روند شکل گیری رژیم جعلی اسرائیل نیز بی تردید آنچنان که صورت پذیرفت نمی بود. همینطور بدون حمایت مستمر مالی و اعمال نفوذ این خاندان در راستای غصب حاکمیت مردم فلسطین بر سرزمین خود ، جغرافیای سیاسی خاورمیانه نیز آنی نبود که اینک هست. بد نیست که اندکی به بنیانگذاران و مهره های کلیدی این خاندان و شیوه های قدرتگیریشان بپردازیم.

مایر آمشل باور (روتشیلد)



Mayer Amschel Rothschild - ۱۷۴۴ - ۱۸۱۲

مایر آمشل باور که بعدها نام "روتشیلد" را برمی گزیند، بنیانگذار خاندانی است که در طول قرن نوزدهم میلادی به بزرگترین قدرت مالی اروپا تبدیل شده و این قدرت عظیم را در راستای تحقق اهداف سیاسی و ایدئولوژیک با دو هدف ویژه یعنی استقرار "دولت یهود" با ایدئولوژی راسیستی صهیونیسم در کوتاه مدت و تحقق "حکومت واحد جهانی" در درازمدت ، بگونه ای متمرکز و سازمانیافته بکار می اندازد. به عبارت دیگر تفاوت بنیادی میان این ستون اصلی سرمایه یهود با دیگر بخشهای آن در همین نقطه بارز می گردد. یعنی در شرایطی که سرمایه بطور عام و سرمایه یهود بطور خاص تنها و تنها بدنبال سود بیشتر می باشد، "سرمایه متمرکز یهود" با محوریت امپراتوری روتشیلد، سازمانیافته و بطور مستمر بدنبال اهداف مشخص ایدئولوژیک - سیاسی و تصاحب و تمرکز قدرت در کادر یک حکومت واحد جهانی بوده است.

نام این خاندان در زبان انگلیسی "روتچیلد" تلفظ می شود اما با توجه به ریشه آلمانی نام مذکور که بمعنی "سپرسرخ" است، استفاده از تلفظ آلمانی "روتشیلد" ارجحیت دارد. "شیلد" علاوه بر این در زبان آلمانی معنی تابلو را هم دارد. در گنوی یهودیان فرانکفورت که به "کوچه یهودی" معروف و محل زندگی اجدادی مایر آمشل بود خانه ها شماره نداشتند و بجای آن از شغل صاحبان خانه ها و یا رنگهای مختلف برای شناسایی استفاده می شده است. در جاهای دیگر مناطق آلمانی نشین هم یهودیان متمولی که مورد حمایت فئودالهای محلی بودند برای حفاظت از تعرض رعایا نیز چنین سپرهایی در مقابل خانه های خود داشتند که نشان از تحت الحمایه بودنشان داشت. تابلوی جلوی خانه پدری مایر در کوچه یهودیان فرانکفورت، رنگ سرخ داشته و به خانه سرخ معروف بود. به همین دلیل هم به هنگام تغییر نام، این اصطلاح توسط مایر آمشل برگزیده می گردد.

پدر مایر، آمشل موسی، یک صراف معمولی است که به خرید و فروش اشیاء نیز اشتغال دارد. خود مایر اما سالهای نوجوانیش را در ارتباط با خانواده یهودی "آپنهایم" **Oppenheim** که سنتاً از "تاجران درباری" در مناطق آلمانی نشین بوده اند می گذراند و در این سالها با این شغل پردرآمد آشنا می گردد. شغلی که بعدها به مهمترین ابزارانباشت سرمایه در خانواده او تبدیل می گردد. کار این "تاجران درباری" که عمدتاً هم یهودی بودند، تأمین نیاز دربارهای محلی در رابطه با سکه های باستانی و اجناس لوکس و غیره بوده است. ضمن اینکه بعضاً به وظایفی همچون مدیریت اموال و یا دادن وام در جهت تأمین نیازهای مالی درباریان و خلاصه هرچه که با پول و طلا اندک رابطه ای داشته نیز اشتغال داشته اند.

مایر تا سن بیست سالگی در شرکت تحت مدیریت "ولف یاکوب آپنهایم" **Wolf Jakob Oppenheim** در هانوفر به کار و آموزش مشغول است و سپس بدنبال فراگیری آموزشهای لازم در ۱۷۶۴ به فرانکفورت برمی گردد. شش سال بعد با یک ازدواج منطقی! در ۱۷۷۰ تشکیل خانواده می دهد. "گوتله شناپر" **Gutle Schnapper** که دختر یک "تاجر دربار" ساکسونی است، با خود یک قلم ۲۴۰۰ گولدن که در آن زمان مبلغ قابل توجهی بوده است را وارد معامله! زناشویی می کند. تلاش مایر در این مقطع کسب عنوان تاجر دربار همچون پدرزنش میباشد. مهمترین ویژگی این شغل جدای از درآمدهای سرشار آن، فراهم آوردن امکان برقراری ارتباط با طبقه اشراف و فئودالهای کوچک و بزرگ است. ارزش این ارتباطات بعضاً با ارزشتر از پول و طلا می توانست باشد.

ارتباط و آشنایی با یک کلکسیونر بزرگ سکه در آن زمان بنام ژنرال استورف یکی از همین نوع ارتباطات طلایی است. مایر به برکت آشنایی با ژنرال استورف در ارتباط با دربار "ویلهم اول" حاکم "هسن و کاسل" قرار می گیرد. صعود خاندان روتشیلد به میزان زیادی مدیون این ارتباط و بکارانداختن اموال و امکانات ویلهم در سالهای پیش روست. ارتباط طلایی بعدی او با مشاور مالی و مدیر اموال و املاک ویلهم یعنی "کارل فریدریش بودروس" **Carl Friedrich Buderus** می باشد. بودروس نقش مهمی در ورود مایر به دربار ویلهم و اعطای مقام تاجر دربار به او برعهده دارد. مهمتر از همه تبدیل شدن مایر به یگانه بانکدار طرف حساب دربار و از میدان بدرکردن بانکداران قبلی به میزان زیادی محصول کار بودروس هست. بخش بزرگی از ثروت ویلهم از طریق فروش سرباز به ارتش انگلستان از میان رعایای هسن بدست آمده که از زمان پدرش فریدریک رسم بوده است و از این طریق دوک نشین هسن را در این سالها به یکی از ثروتمندترین دربارهای مناطق آلمانی زبان تبدیل کرده است. این سربازان در جنگهای استقلال آمریکا به عنوان مزدور برای ارتش بریتانیا می جنگیدند. یکی از کارهای مایر در سالهای آتی، واسطه‌گری فروش این رعایا به دولت فخریه با همکاری پسر سوش ناتان مایر در انگلستان است که منبع درآمد خوبی برای روتشیلدها در آغاز کارشان است.

تهاجم نظامی ناپلئون بوناپارت به مناطق آلمانی زبان برای مایر آمشل یک مانده الهی است. جنگ و بحران همواره از منابع اصلی درآمد این خاندان در دهه ها و سده های پیش رو خواهد بود. مهم این است که اعضای خانواده راههای تبدیل تهدید جنگ و ویرانی به فرصت کسب درآمد و سودآوری را یاد گرفته باشند!

بدنبال اشغال مناطق آلمانی نشین از جمله هسن و کاسل توسط ارتش فرانسه در ۱۸۰۵، ویلهم ابتدا به شلسویگ (بخشی از خاک آنروز دانمارک و یکی از ایالات امروز آلمان) و بعد به پراگ که در آن زمان تحت حاکمیت امپراتوری هابسبورگها در اتریش - هنگری است، می گریزد. در غیاب او بودروس موفق می شود که بخش بزرگی از پولهای ویلهم را از خطر مصادره توسط نیروهای اشغالگر حفظ کند و بدین ترتیب مدیریت اموال پرنس فراری را به تمام و کمال از آن خود نماید. بدنبال آن، بودروس دوست قدیمش مایر را از سال ۱۸۰۷ به بعد به عنوان یگانه بانکدار طرف حساب انتخاب می کند. سود حاصله از به کارانداختن اموال بی حد و حساب بجا مانده از ویلهم توسط مایر آمشل و انتقال بخش منقول آن به شلسویگ و پراگ، یک قلم از درآمدهای مایر آمشل در این سالهاست. اما بزرگترین بخش درآمد این خاندان در طول سالهایی که جنگهای ناپلئونی جریان دارد و خود مایر آمشل در قید حیات است، حاصل بکارانداختن سود اوراق قرضه حکومت بریتانیا هست که بخش بزرگی از آن در اختیار ویلهم قرار دارد. این سود فقط در خود لندن قابل دریافت است. امکان خروج این پول از انگلیس بدلیل وجود محاصره خاک بریتانیا از طرف نیروی دریایی فرانسه مبتنی بر فرمان تحریم صادره توسط ناپلئون در نوامبر ۱۸۰۶ در برلین وجود ندارد. به این مطلب در سطور آینده و در بررسی زندگی پسرش ناتان بیشتر خواهم پرداخت.

در این سالها مایر با فرستادن پنج پسر خود به نقاط کلیدی قاره اروپا اقدام به ایجاد یک شبکه مالی قدرتمند نموده که از طریق یک شبکه ارتباطی کارآمد در ارتباط با یکدیگر و بصورت هماهنگ عمل میکنند. یعنی در سال ۱۸۱۲ که جناب مایر می میرد، ما با پنج شعبه از بانک روتشیلد در پنج نقطه کلیدی در اروپا روبرو هستیم که توسط پنج پسر مایر آمشل اداره می شوند.

- "آمشل مایر روتشیلد" **Amschel Mayer Rothschild** بزرگترین پسر او که در مناطق آلمانی فعالیت دارد ، چانشین پدر است و شاخه مرکزی در فرانکفورت را می چرخاند.

- "سالامون مایر روتشیلد" **Salomon Mayer Rothschild** فرزند بعدی که به امپراتوری اتریش - هنگری فرستاده شده است، شاخه وین را در دست دارد و ظاهراً در رکاب امپراتوری هابسبورگها خدمت می کند.

- "ناتان مایر روتشیلد" **Nathan Mayer Rothschild** سومین فرزندی است که در خدمت دولت فخمه رکاب می کشد و شاخه پر اهمیت لندن را اداره می کند. ارتقاء خاندان روتشیلد به مرتبه یک امپراتوری مالی در اروپای قرن نوزدهم بیش از هر کس مدیون این یکی هست.

- "کارل مایر فون روتشیلد" **Carl Mayer von Rothschild** پسر چهارمیست که مسئولیت جنوب اروپا و مناطق ایتالیایی نشین را برعهده دارد و شاخه ناپل را در دست دارد. نام او پیش از تغییر "کالمان" بوده است.

- "یاکوب مایر روتشیلد" کوچکترین پسر خاندان است که در فرانسه انقلابزده مستقر بوده و به رتق و فتق شاخه پاریس اشتغال دارد. او بعدها نامش را به "جیمز روتشیلد" **James de Rothschild** تغییر می دهد.



جیمز روتشیلد



کالمان روتشیلد



ناتان مایر روتشیلد



سالامون مایر روتشیلد



آمشل مایر روتشیلد

باید توجه داشت که در این سالهای مورد بحث که تمامی اروپا درگیر جنگهای دوران ناپلئون بوناپارت بوده و خاندانهای سلطنتی قاره قدیم همگی بر علیه فرانسه انقلاب زده بسیج گردیده اند، تداوم جنگ بدون یک پشتوانه مالی مستمر و تنها با اتکاء به مالیات کمرشکنی که از رعایای اروپا اخاذی می شود امکان پذیر نمی توانسته باشد. لازم به گمانه زنی نیست که یکی از بزرگترین تأمین کنندگان مالی این جنگها همین شاخه های بانک روتشیلد می باشد. همچون تمامی جنگهای دیگر تاریخ معاصر جهان که اولین تأمین کننده مالی و بزرگترین سود برنده آن همین سرمایه جنایتکار بوده است. به عبارت بهتر در شرایطی که ارتشهای اروپا به سلاخی یکدیگر مشغولند، بخشی از سرمایه خاندان روتشیلد به تأمین مالی ارتش ناپلئون مشغول است و بخش دیگر آن همزمان در سمت دشمنان بوناپارت، تأمین هزینه جنگ علیه فرانسه را برعهده دارد. خرید و فروش اوراق قرضه دولتی، نقل و انتقال اموال و سرمایه های دوک ها و پرنس های مناطق اشغال شده به جاهای امن، حتی انتقال پول از یک کشور به کشور دشمن نیز البته با بهره های هنگفت تنها از همین طریق امکان پذیر است.

سودهای نجومی که یک قلم با انتقال سهام دولتی و تأمین اونیفورمهای ارتشهای اروپا و دادن وامهای پر منفعت به دولتهای درگیر بدست آمده اند با پایان جنگ نیز با همان شدت و حدت ادامه می یابند. در حالیکه طرف شکست خورده برای تأمین خسارتهای وارده برفاتحان جنگ دستش جلوی "جیمز روتشیلد" دراز است، برادران دیگر پروژه های رنگارنگ بازسازی ، تأمین مالی دولتها و تجارتخانه های بزرگ را در سرزمینهای ویران برعهده دارند. بیشترین سود این خاندان البته حاصل سود حاصله از استفاده از اموال دوک ها و پرنسهای فراری در مناطق اشغالی توسط ارتش ناپلئون و بکار انداختن سود اوراق قرضه آنان در لندن می باشد.

در سپتامبر ۱۸۱۲ مایر در سن ۶۸ سالگی می میرد. دوسال پیش از مرگ ، پنج پسر خود را به عنوان شرکای همپراز با حقوق برابر وارد جایگاه ریاست خاندان کرده و نام شرکت را نیز برای اطلاع دیگران به "مایر آمشل روتشیلد و پسران" تغییر می دهد. وصیتنامه او پنج بند مهم دارد که اشاره به تک تک آنها برای شناخت هرچه بیشتر این شجره خبیثه ضرورت دارد. خصلت ارتجاعی ، مردسالار و زن ستیز اندیشه یهود و ماهیت توطئه گرانه فعالیتهای آتی خاندان را می توان در تمامی بندهای پنجگانه بوضوح مشاهده کرد.

- شرکت باید یکپارچگی خود را همواره حفظ کند.

- تمامی پستهای کلیدی و رهبری کننده باید در میان مردان خاندان بماند.

- تنها مردهای خاندان اجازه انجام معاملات دارند.

- اولین فرزند ذکور بزرگترین پسر خانواده موضع رهبری را در صورت عدم مخالفت اکثریت اشغال می کند.

- از هرگونه ثبت حقوقی اموال و دارایی های خاندان و افشای عمومی آن باید اکیداً احتراز گردد.

با یک نقل قول مشهور و در عین حال کوتاه از مایر آمشل باور که به خودی خود بیانگر همه چیز در رابطه با اهداف و عملکرد این خانواده می باشد ، بحث مربوط به بنیانگذار امپراتوری مالی روتشیلدها را می بندم .

کنترل ارز یک ملت را به من بسپارید ، دیگر مهم نیست که قانونگذاری با کیست !

ناتان مایر روتشیلد

مایر آمشل در ۱۷۹۹ ، ناتان مایر را به منچستر در انگلستان می فرستد . وظیفه او تا سال ۱۸۱۱ خرید منسوجات انگلیسی و فرستادن آن به مناطق آلمانی نشین است . در اینسال ناتان مایر وارد فعالیتهای بانکی می شود . یکسال پیش از این تاریخ آمشل مایر سازماندهی فعالیتهای مالی خود را تغییر داده و با وارد کردن پنج پسرش به مواضع تصمیم گیرنده به عنوان شرکای همپراز خود ، حیظه این فعالیتها را در کل اروپا گسترش می دهد . دلیل وارد کردن ناتان به فعالیتهای بانکی این بود که بخش بزرگی از سرمایه ویلهلم را اوراق قرضه حکومتی انگلستان تشکیل می داد . در این دوران کل انگلستان در محاصره کامل دریایی توسط ناپلئون قرار دارد که در فاصله ۱۸۰۶ تا ۱۸۱۴ جریان می یابد . سود حاصله از این اوراق دولتی تنها در لندن قابل پرداخت می باشد . ناتان مأموریت مییابد که در طول سالهای جنگ و محاصره این سود سرشار را در خود انگلستان بکار اندازد .

درآمد هنگفت دیگر ناتان در رابطه با قرارداد ویژه ایست که با ارتش انگلیس می بندد . داستان از این قرار است که اگرچه دولت بریتانیا از طریق فروش اوراق قرضه حکومتی با مشکل مالی روبرو نیست اما پرداخت حقوق نیروهای ارتش در کشورهای دیگر در بریتانیا حضور نظامی دارد با واحد پول خود انگلستان میسر نیست . چرا که این ارز در کشورهای دیگر فی المثل در پرتقال پذیرفته نمی شود . به همین دلیل بریتانیا مجبور می شود که پرداختهایش را با سکه های طلا انجام دهد . تهیه این حجم از سکه های طلا برای ارتش سلطنتی و پرداخت حقوق سربازان در مناطقی که حضور دارند را ناتان و شرکا برعهده می گیرند . تهیه سکه ها و انتقال آن به نیروهای تحت فرماندهی ژنرال ولینگتون در خارج بویژه در پرتقال ، سود سرشاری را عاید آنان می کند که یک قلم به تخمین "جان چارلز هریس" *John Charles Herries* سررشته دار ارتش بریتانیا که ناتان را برای اینکار استخدام کرده است ، چیزی نزدیک به ۱۳ میلیون فرانک می شود .

اما مهمترین درآمد ناتان مایر مربوط به سال ۱۸۱۵ می باشد . در روز اول مارس اینسال ناپلئون بوناپارت که در جزیره آلف در تبعید بسر می برد ، موفق به فرار و بازگشت به پاریس می شود . روتشیلدها که دوباره بوی پول به مشامشان رسیده به تصور آنکه دوباره جنگ در اروپا برای مدتی طولانی آغاز شده است به صرافت بهره برداری دوباره از جنگ می افتند . نزدیک به سه هفته بعد از بازگشت دوباره بوناپارت در ۲۰ مارس ۱۸۱۵ ، روتشیلدها به منظور تأمین هزینه ارتش بریتانیا دست به خرید گسترده طلا در همه جا می زنند . این یک اشتباه محاسبه بزرگیست که می توانست با پایان زودرس جنگ و روی دست ماندن طلاهای تهیه شده زیانهای مالی عظیمی را روی دست آنان بگذارد .

ناتان مایر که با متوقف شدن پیشرویهای ناپلئون متوجه خطر شده است تصمیم به تعویض طلاهای تهیه شده با اوراق قرضه دولت فخمیه می گیرد . در این مقطع که انگلستان هنوز در موقعیت برتر قرار ندارد ، بهای اوراق حکومتی مزبور پایین است . ناتان اقدام به خرید گسترده این اوراق ارزان کرده و بهای آنرا نیز با طلاهای روی دست مانده می پردازد . در سطور آینده مفصلتر به این مسئله خواهیم پرداخت . عین این داستان در سالهای بعد تا همین امروز و بویژه در شعبده بازی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در رابطه با خرید و فروشهای میلیاردی سهام پیش و پس از اتفاقاتی از این دست رخ می دهد و سودهای نجومی را در ظرف مدت بسیار کوتاهی نصیب کلان سرمایه مالی می کند .

برای موفقیت در چنین معاملاتی در بازار سهام دو راه بیشتر متصور نیست . یا باید که پیشاپیش از اینگونه تغییر و تحولات اطلاع داشت و یا خود رأسا در طراحی آن شرکت داشت . یعنی یا اطلاعات و یا شراکت مستقیم یا غیرمستقیم . در تمامی اتفاقاتی که بدنبال عروج کلان سرمایه مالی بطور عام و مافیای یهود و سرمایه متمرکز آن ، اعم از جنگهای جهانی و منطقه ای و یا بحرانهای عظیم اقتصادی همچون بحران مالی سال ۱۹۲۹ و غیره که بعداً بدانها اشاره خواهیم کرد ، می توان این روند را بوضوح مشاهده کرد .

نبرد واترلو یکی از همین سنخ رخدادهای تاریخی است . رویارویی اروپا با امپراتور دوباره به قدرت بازگشته فرانسه در واترلو تعیین تکلیف می گردد . واترلو برای آینده ناتان نیز نقشی حیاتی دارد . دخالت او در روند جنگ و کمک به پیروزی نیروهای تحت امر ژنرال ولینگتون ، راه آینده را برای گسترش نفوذ و قدرت روتشیلدها تضمین می کند .

ناتان از دو طریق می‌کوشد در روند تحولات آتی مداخله کند. پیش از این نبرد بدلیل پیشرفتهای اولیه ارتش فرانسه و اعتقاد عمومی به طولانی شدن روند جنگها، بهای اوراق حکومتی بریتانیا پایین است. ناتان که به برکت شبکه ارتباطی گسترده ای که روتشیلدها در سراسر اروپا تعبیه کرده اند، پیش از دولت انگلیس از نتیجه نبرد آگاه شده است، دست به فروش اوراقی را که در دست دارد می‌زند.

اینکار باعث ناامنی و ترس در بازار بورس شده و بقیه نیز بسرعت دست به فروش اوراق قرضه حکومتی می‌زنند. با این حيله بهای اوراق مذکور به پایینترین سطح ممکن می‌رسد. در این نقطه ناتان مایر اقدام به خرید گسترده تمامی اوراق موجود می‌کند. نتیجه معلوم است پیروزی ائتلاف تحت رهبری بریتانیا بهای این سهام را به یکباره افزایش می‌دهد. عدم عرضه اوراق قرضه توسط دولت بدلیل پایان جنگ و بی‌نیازی حکومت انگلیس باعث افزایش تقاضا و به تبع آن گرانتز شدن هرچه بیشتر اوراق مزبور که حالا بخش اعظم آن در اختیار ناتان مایر است می‌گردد. دو سال بعد از وا ترلو که ناتان تصمیم به فروش این اوراق می‌گیرد، بهای آن یک افزایش چهل درصدی را نشان می‌دهد. "نیل فرگوسن" *Niall Ferguson* مورخ انگلیسی و کارشناس مسائل مربوط به خاندان مذکور، سود روتشیلدها در این معامله را به پول امروزی یک قلم ششصد میلیون پوند انگلستان تخمین زده است. در رابطه با نبرد وا ترلو مانند تمامی موارد مشابه، تنها داشتن اطلاعات درباره قدرت و امکانات طرفین و یا تخمین زدن نتیجه نبرد کافی نبوده است. مداخله در جریان جنگ نیز در صورت امکان ضروری است. در همه جا گفته می‌شود که یکی از ژنرالهای ارتش ناپلئون به بهای هنگفتی توسط ناتان خریداری شده است. به این مطلب در ادبیات قرن نوزدهم بویژه در آثار نویسنده بزرگ فرانسوی "اونوره دو بالزاک" *Honoré de Balzac* بسیار اشاره شده است. جدای صحت و سقم این داستان اما آنچه مهم است سودی سرشاریست که حاصل تعویض طلاهای روی دست مانده با اوراق قرضه حکومت بریتانیاست که با پیروزی نبرد وا ترلو و پایان کار ناپلئون نصیب ناتان مایر می‌شود.

از این نقطه به بعد امپراتوری نوینی شکل می‌گیرد که به مانند اختاپوسی کریه، تمامی اروپای قرن نوزدهم را در میان دستها و پاها دراز خود اسیر میکند و به مثابه دولتی پنهان، مقدرات ملت‌های قاره قدیم را رقم می‌زند. اینجا نقطه تولد یک امپراتوری مالی است که قرار است اندک اندک اهرم قدرت مالی انگل صفت را جایگزین قدرت نظامی و اقتصادی کند. تا آنجا که در مارس ۱۸۴۱ "هاینریش هاینه" *Heinrich Heine* شاعر و نویسنده بزرگ قرن نوزدهم آلمانی در وصف این اوضاع چنین می‌نویسد:

امروز، پول خدای زمانه ما و روتشیلد پیامبر آن است.

یک سده بعد این پیامبر کاذب، بینه و آیت خود را در معرض دید جهانیان می‌گذارد. صهیونیسم جهانی به مثابه فرزند خلف روتشیلدها متولد می‌شود.

پایان بخش پانزدهم، ششم خرداد ۱۳۹۴